

حیات سیاسی امام رضا (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



حیات سیاسی امام رضا(ع)

علی بن موسی الرضا (ع)، امام هشتم شیعیان روز یازدهم ذیقعدہ سال 149 در مدینہ دیدہ بہ جہان گشود و در 30 صفر سال 203 در یی 55 سالگی بہ وسیلہ مامون (ہفتمین خلیفہ عباسی) در سناباد نوقان (کہ امروز یکی از محل های شہر مشهد است) مسموم شد و بہ شہادت رسید.

مرقد منور این امام ہمام در مشهد مقدس مزار عاشقان و دلدادگان اہل بیت (ع) است. دوران امامت آن حضرت یی سال (20) بود حدود یی سال از امامت آن حضرت در عصر خلافت ہارون الرشید (پنجمین خلیفہ عباسی) قاتل پدر بزرگوارش امام کاظم (ع) بود.

امام رضا(ع) در این عصر در مدینہ می زیست و ہموارہ تحت نظر و مورد مزاحمت ہارون و حاکمان منصوب از جانب او بہ سر می برد. در حدود سال ییبق. مامون، فرزند ہارون با نیرنگ و قتل امین (برادرش) بر مسند خلافت نشست و خلافت او یی سال طول کشید. مامون، امام هشتم (ع) را از مدینہ بہ خراسان آورد و بہ ظاہر می خواست با نزدیک جلوه دادن خود بہ آن حضرت جلوی شورش ہا را بگیرد و مردم را از خود راضی نگہدارد. در مورد تاریخ زندگانی حضرت رضا (ع) چہ بسا سوالاتی مطرح شود از جملہ اینکہ:

چرا امام رضا (ع) ولایت عہدی را از مامون پذیرفت؟

دلائل پذیرش ولایت عہدی چیست؟

اوضاع فرهنگی و اجتماعی جامعہ آن روز و موضع گیری امام (ع) در پذیرش ولایت عہدی چگونه بود و...؟

در این پژوهش مختصر قصد داریم پاسخ جامع و قانع کننده ای برای این سوالات بیابیم.

پس از آنکہ امام پیشنهاد خلافت (خلیفہ شدن) را نپذیرفت خود را در برابر نقشہ سیاسی دیگری یافت. مامون بعد از امتناع امام از خلافت این بار ولایت عہدی خویش را بہ وی پیشنهاد کرد.

امام می دانست کہ منظور مامون تامین هدف های شخصی است لذا این بار نیز امتناع ورزید ولی اصرار و تہدیدهای مامون چنان اوج گرفت کہ امام بہ ناچار با پیشنهاد او موافقت کرد.

دلائل پذیرش ولایت عهدی

امام رضا (ع) به این حقیقت توجه داشت که در صورت نپذیرفتن ولایت عهدی نه تنها جان خود بلکه جان علویان و دوستدارانش نیز در معرض خطر قرار خواهد گرفت. افزون بر آنچه گفته شد بر امام لازم بود که جان خویش و شیعیان را از گزندها برهاند زیرا امت اسلامی به وجود آنان و آگاهی بخشیدنشان بسیار نیاز داشت. اینان باید باقی می ماندند تا برای مردم چراغ راه و راهبر و مقتدا در حل مشکلات و هجوم شبهه ها باشند. مردم به وجود امام و دست پروردگان مکتب وی نیاز داشتند چرا که در آن زمان موج فکری و فرهنگی بیگانه ای بر جامعه اسلامی چیره شده بود که در قالب بحث های فلسفی و تردید برانگیز نسبت به مبادی خداشناسی با خود کفر و الحاد به ارمغان می آورد. روشن است که رد قاطع ولایت عهدی، امام و پیروانش را به دست نابودی می سپرد علاوه بر این پذیرش از سوی امام (ع) نوعی اعتراف از سوی عباسیان به سهیم بودن علویان در حکومت بود.

از دیگر دلائل قبول ولایت عهدی از سوی امام این بود که مردم اهل بیت (ع) را در صحنه سیاست حاضر ببیند و آنان را به دست فراموشی نسپارند و نیز گمان نکنند که آنان همان گونه که شایع شده بود فقط عالمان و فقیهانی هستند که در عمل هرگز به کار ملت نمی آیند. امام خود نیز به این نکته اشاره نموده است هنگامی که ابن عرفه از حضرت پرسید: «ای فرزند رسول خدا! با چه انگیزه ای وارد ماجرای ولایت عهدی شدی؟»

امام پاسخ داد: با همان انگیزه ای که جدم علی (ع) وادار به حضور در شورا شد. و نیز امام با پذیرش این مسئولیت چهره واقعی مامون را به همه شناساند و با افشا ساختن نیت و هدف های وی هرگونه شبهه و تردیدی را در مورد نیت های شوم او برطرف نمود. آیا امام رغبتی به این کار داشت؟ اینها که گفتیم هرگز دلیلی بر میل باطنی امام برای پذیرفتن ولایت عهدی نیست. همان گونه که حوادث بعدی اثبات کرد امام (ع) می دانست که هرگز از دسیسه های مامون و دار و دسته اش در امان نخواهد بود و گذشته از جانش مقامش نیز تا مرگ مامون پایدار نخواهد ماند.

امام به خوبی درك می کرد که مامون به هر وسیله ای که شده برای نابودی وی تلاش و اقدام خواهد کرد. تازه اگر هم فرض می شد که مامون هیچ نیت شومی در دل نداشت با توجه به سن امام امید زیستن تا پس از مرگ مامون بسیار ضعیف می نمود. پس این دلایل هیچ کدام برای توجیه پذیرش ولایت عهدی از سوی امام کافی نبود.

برنامه پیشگیری امام

از آنجا که امام رضا (ع) در پذیرفتن ولایت عهدی اختیاری ندارد و نمی تواند این مقام را وسیله رسیدن به هدف

های خویش قرار دهد زیان های گرانباری پیکر امت اسلامی را تهدید می کند. از سویی امام نمی تواند ساکت بنشیند و چهره ای موفق در برابر اقدامات دولتمردان نشان دهد... پس باید در برابر مشکلاتی که در آن زمان وجود دارد برنامه ای بریزد. اکنون درباره این مشکلات سخن خواهیم گفت.

انحراف فرمانروایان

با کمترین توجه در تاریخ روشن می شود که فرمانروایان اموی و عباسی تا چه حد از نظر عقیدتی و منش عملی با مبانی دین اسلام تعارض و ستیز داشتند؛ همان اسلامی که با نامش بر مردم حکم می راندند. مردم نیز به موجب تسلط حکومت، اسلام را همان گونه می فهمیدند که اجرایش را در متن زندگی خویش مشاهده می کردند. پیامد این اوضاع انحراف روز افزون و گسترده از خط صحیح اسلام بود که دیگر مقابله با آن آسان نبود. عالمان فرومایه و عقیده جبر گروهی خود فروخته که فرمانروایان آنها را عالم می خواندند برای خشنودی حکومت ها مفاهیم و تعالیم اسلامی را به بازی می گرفتند تا بتوانند دین را طبق دلخواه حکمرانان استخدام کنند و خود نیز به پاس این خدمتگزاری به نعمت و ثروتی برسند. این مزدوران حتی عقیده جبر را جزو عقاید اسلامی قرار دادند؛ عقیده فاسدی که بی مایگی آن بر همگان روشن است. این عقیده به این دلیل رواج داده شد تا حکمرانان بتوانند آسان تر به استثمار مردم بپردازند و هرکاری که می کنند قضا و قدر الهی معرفی شود تا کسی جرات اعتراض نداشته باشد. در زمان امام رضا (ع) از عمر این عقیده فاسد يك قرن و نیم می گذشت، یعنی از آغاز خلافت معاویه تا زمان مامون.

تحریم قیام

عالمان خود فروخته دستگاه جور قیام بر ضد سلاطین ستمگر را از گناهان بزرگ می شمردند و با همین دستاویز از برخی عالمان بزرگ اسلامی سلب آبرو می کردند. این دسته از عالمان درباری تحریم قیام و انقلاب را از عقاید دینی می شمردند. برنامه امام رضا (ع) امام (ع) با سرگرم دیدن حکمرانان فرصت کوتاهی به دست آورد تا وظیفه خود را برای آگاه کردن مردم ایفا نماید. این فرصت همان فاصله زمانی بین درگذشت هارون الرشید و قتل امین بود ولی شاید بتوان گفت که فرصت مزبور- البته به شکلی محدود- تا پایان عمر امام درسال بیبیق. نیز امتداد یافت. امام با شگرد ویژه خود نفوذ گسترده ای بین مردم پیدا کرد و حتی نوشته هایش را در شرق و غرب کشور اسلامی منتشر می کردند.

موضع گیری های امام (ع)

امام رضا (ع) مواضع گوناگونی برای رو به رو شدن با توطئه های مامون اتخاذ می کرد که مامون انتظارش را نداشت.

موضع نخست امام تا وقتی در مدینه بود از پذیرفتن پیشنهاد مامون خودداری کرد و آن قدر سرسختی نشان داد تا برای همه روشن شود که مامون به هیچ قیمتی از او دست بردار نیست. حتی برخی از متون تاریخی به این نکته اشاره کرده اند که دعوت امام از مدینه به مرو به اختیار خود او نبوده است. اتخاذ چنین موضع سرسختانه ای بدین دلیل بود که حضرت به خوبی به توطئه ها و هدف های پنهان مامون آگاهی دارد... تازه با این شیوه امام توانسته بود شك مردم را نیز پیرامون آن رویداد برانگیزد.

موضع دوم به رغم آنکه مامون از امام خواسته بود از خانواده اش هرکه را می خواهد همراه خویش به مرو بیاورد امام با خود هیچ کس حتی فرزندش امام جواد (ع) را هم به همراه نبرد. در حالی که این سفر کوتاهی نبود. امام حتی می دانست از این سفر بازگشتی نخواهد داشت.

موضع سوم امام در نیشابور در میان ده ها و بلکه صدها هزار تن از مردم استقبال کننده روایت سلسله الذهب زیر را خواند: «حد ثنی ابی موسی کاظم، عن ابیه جعفر الصادق، عن ابیه محمدالباقر عن ابیه علی زین العابدین، عن ابیه شهید کربلاء، عن ابیه علی المرتضی قال: حدثنی حبیبی و قرّة عینی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال: حدثنی جبرئیل (ع) قال: سمعت رب العزة یقول: کلمه لاله الاالله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی» پدرم موسی کاظم از پدرش جعفر صادق، از پدرش محمدباقر، از پدرش زین العابدین، از پدرش شهید کربلا، از پدرش علی مرتضی نقل کرد که فرمود: دوست من و نور چشم من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: جبرئیل (ع) گفت که: از پروردگار شنیدم که فرمود: کلمه لاله الاالله (توحید) دژ من است پس هرکس آن را بگوید داخل دژ من شده است و هرکس به دژ من وارد شود از عذاب من در امان است. صاحب کتاب نیشابور می گوید:

«شمرده شد بیش از یک هزار نفر این حدیث را می نوشتند.» در کتاب اعیان الشیعه آمده است: امام در فقره آخر حدیث سلسله الذهب پس از اندکی تامل به آنها (حضرار و نویسندگان) فرمود: این موضوع شروطی دارد: و انا من شروطها؛ پذیرش امامت از جمله شروط آن (ایمنی از عذاب الهی به واسطه پذیرش توحید) است. بی هزار یا به قولی بی هزار نفر این سخن را نوشتند.

«احمد بن حنبل» ربیبس مذهب حنابله در جامع مسند معروف به مسند احمد می گوید: اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود شفا می یابد. جالب اینکه امام در آن شرایط هرگز مسایل فرعی دین و زندگی مردم را عنوان نکرد؛ نه از نماز و روزه و از این قبیل مطالب چیزی گفت و نه مردم را به زهد و آخرت اندیشی تشویق کرد. امام حتی از آن موقعیت شگرف برای تبلیغ به نفع شخص خویش نیز سود نجست و با آنکه به يك سفر سیاسی به مرو می رفت هرگز مسایل سیاسی یا شخصی خویش را با مردم در میان نهاد. به جای همه اینها امام به عنوان رهبر حقیقی مردم توجه همگان را به مساله ای که مهم ترین مساله زندگی حال و آینده شان به شمار می رفت جلب کرد.

آری امام در آن شرایط حساس فقط بحث توحید را پیش کشیدند چرا که توحید پایه هر زندگی با فضیلتی است که ملت ها به کمک آن از هر بدبختی و رنجی رهایی می یابند. اگر انسان توحید را در زندگی خویش گم کند، همه

چیز را از کف داده است.

رابطه ولایت و توحید

پس از خواندن حدیث توحید، ناچه امام به راه افتاد ولی هنوز دیدگان هزاران انسان شیفته به سوی او بود. همچنان که مردم غرق در افکار خویش بودند و یا به حدیث توحید می اندیشیدند ناگهان ناچه ایستاد و امام سر از عماری بیرون آورد و با صدای رسا فرمود: کلمه توحید شروطی هم دارد و آن از جمله من هستم. در این جا امام يك مساله بنیادین دیگری را عنوان کرد یعنی ولایت که همبستگی شدیدی با توحید دارد چرا که اگر ملتی خواهان زندگی با فضیلت است پیش از آنکه مساله رهبری حکیمانه و دادگرانه برایش حل نشود هرگز امورش به سامان نخواهد رسید.

اگر مردم به ولایت نگرند جهان صحنه تاخت و تاز ستمگران و استعمارگران خواهد بود که برای خویش حق قانونگذاری- که مختص خداست- قائل شده و با اجرای احکامی غیر از حکم خدا جهان را به وادی بدبختی، شقاوت، سرگردانی و بطالت خواهند کشاند. اگر به راستی رابطه ولایت با توحید را درک کنیم درخواهیم یافت که فرموده امام و آن شرط من هستم يك مساله شخصی نبوده است. هدف امام این بود تا يك موضوع اساسی و کلی را خاطر نشان سازد.

بنابراین پیش از قرائت حدیث مزبور سلسله آن را هم ذکر می کند و به مخاطب می فهماند که این حدیث کلام خداست که از زبان پدران نقل شده و آنان نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده اند. چنین شیوه ای در نقل حدیث از امامان ما بسیار کم سابقه است مگر در موارد بسیار نادری مانند این جا که امام می خواست رهبری امت را به مبدا اعلی و خدا پیوند دهد.

امامت مقام الهی

امام در نیشابور از فرصت به دست آمده برای بیان این حقیقت سود جست و در برابر صدها هزار نفر خویشتن را به حکم خدا، امام مسلمانان معرفی کرد.

بنابراین امام بزرگ ترین هدف مامون را با آگاهی بخشیدن به توده های مردم درهم کوبید زیرا مامون می خواست با کشاندن امام به مرو از وی اعتراف بگیرد که بنی عباس و حکومتش قانونی است. نکته مهم امامان (ع) در هر مساله ای که ممکن بود «تقیه» را روا بدانند در مساله امامت هرگز تقیه نمی کردند. روشن است که تقیه نکردن در بیشتر موارد برایشان خطرناک بود و این خود حاکی از اعتماد و اعتقاد عمیق امامان (ع) به حقانیت ادعایشان بود. از باب مثال در زندگی امام کاظم (ع) مشاهده می کنیم که آن حضرت با ستمگری چون هارون الرشید برخورد می کند ولی بارها و در فرصت های گوناگون حق خویش را برای رهبری و

امامت به رخ او می کشد و خود را امام و جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم می داند. هارون نیز در مواردی به حقانیت امام (ع) اعتراف می کند.

موضع چهارم امام (ع) چون به مرو رسید ماه ها گذشت و او همچنان از موضع منفی با مامون سخن می گفت. او نه پیشنهاد خلافت و نه پیشنهاد ولایت عهدی هیچ کدام را نمی پذیرفت تا اینکه مامون با تهدیدهای پی در پی قصد جان حضرت را کرد. امام با موضع خود زمینه را طوری آماده کرد تا مامون را رویاروی حقیقت قرار دهد. امام فرمود: می خواهم کاری کنم که مردم نگویند علی بن موسی به دنیا چسبیده بلکه این دنیاست که از پی او روان شده است. حضرت با این شگرد به مامون فهماند که نیرنگش موفقیت آمیز نبوده و در آینده نیز همین گونه خواهد بود.

موضع پنجم امام رضا (ع) به همین جا بسنده نکرد بلکه در هر فرصتی تاکید می کرد که مامون او را به اجبار و با تهدید به ولایت عهدی رسانده است. امام مردم را در فرصت های مناسب آگاه می نمود که مامون به زودی دست به نیرنگ زده پیمان خود را خواهد شکست.

حضرت به صراحت می فرمود که به دست کسی جز مامون کشته نخواهد شد و کسی جز او امام را مسموم نخواهد کرد و این موضوع را حتی پیش روی مامون هم فرموده بود. امام تنها به گفتار بسنده نمی کرد بلکه رفتارش در طول مدت ولایت عهدی همه از عدم نارضایتی و مجبور بودنش حکایت می کرد.

موضع ششم امام (ع) از کوچک ترین فرصت ها سود می جست تا به دیگران یادآوری کند که مامون در اعطای سمت ولایت عهدی کار مهمی نکرده جز آنکه در راه برگرداندن حق مسلم و غصب شده او گام برداشته است. امام قانونی نبودن خلافت مامون را پیوسته به مردم خاطر نشان می ساخت.

نخست در شیوه اخذ بیعت می نگریم که امام جهل مامون نسبت به شیوه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را که مدعی جانشینی اش بود برملا ساخت. مردم برای بیعت با امام آمده بودند که امام دست خود را به گونه ای نگاه داشت که پشت دست در برابر صورتش و روی دست رو به مردم قرار می گرفت. مامون به وی گفت: چرا

دستت را برای بیعت پیش نمی آوری امام فرمود: «تو نمی دانی که رسول خدا به همین شیوه از مردم بیعت می گرفت؟»

از نکات قابل توجه دیگر این است که در مجلس بیعت امام به جای ایراد سخنرانی طولانی عبارات کوتاه زیر را بر زبان جاری ساخت: ما به خاطر رسول خدا بر شما حقی داریم و شما نیز به خاطر او بر ما حقی. هرگاه شما حق ما را در نظر بگیرید بر ما نیز واجب است که حق شما را منظور بداریم. این جملات میان مورخان و سیره نویسان معروف است و غیر از آن نیز چیزی از امام (ع) در آن مجلس نقل نشده است. امام حتی از کوچک ترین سپاسگزاری از مامون خودداری کرد و این خود موضع سرسختانه و قاطعی بود که ماهیت بیعت را در ذهن مردم به خوبی ترسیم می کرد و در ضمن موقعیت امام را نسبت به زمامداری در همان مجلس حساس می فهماند.

اعتراف

روزی مامون خواست از امام اعتراف بگیرد که علویان و عباسیان در درجه خویشاوندی با پیامبر با هم یکسانند تا

به گمان خویش ثابت کند که خلافتش و خلافت پیشینیانش همه بر حق بوده است. مامون و امام رضا (ع) با هم قدم می زدند که مامون به حضرت گفت: ای ابوالحسن! من پیش خود اندیشه ای دارم که سرانجام به درست بودن آن پی برده ام. آن اینکه ما و شما در خویشاوندی با پیامبر یکسان هستیم، بنابراین اختلاف شیعیان ما همه ناشی از تعصب و سبک اندیشی است.

امام فرمود: این سخن تو پاسخی دارد که اگر بخواهی می گویم و گرنه سکوت می کنم. مامون اصرار کرد که: نه نظر خود را بگوئید تا ببینم شما در این باره چگونه می اندیشید.

امام پرسید: بگو ببینم اگر هم اکنون خداوند پیامبرش محمد(ص) را بر ما ظاهر گرداند و او به خواستگاری دختر تو بیاید آیا موافقت می کنی مامون پاسخ داد: سبحان الله! چرا موافقت نکنم مگر کسی از رسول خدا روی برمی گرداند!

امام بی درنگ افزود: «بسیار خوب! حالا بگو ببینم آیا رسول خدا می تواند از دختر من هم خواستگاری کند؟» مامون در دریایی از سکوت فرو رفت و سپس بی اختیار چنین اعتراف کرد: آری به خدا سوگند! که شما در خویشاوندی به مراتب به او نزدیک تر هستید تا ما!

عسکر اسلام پور کریمی